

کودکان مهاجر و وظایف ما

قاسم حسنی

آنچه را که در این فرصت کوتاه در خصوص مسأله‌ی تابعیت و مسایل دشواری‌های کودکان مهاجر و پناه‌جو مطرح می‌شود، تنها طرح یک بحث انتقادی درباره‌ی یک معضل اجتماعی نیست چرا که در دوران ما با کمال تأسف مباحث انتقادی خیلی که بتوانند تاثیرگذار باشند مخاطب را به پاسخگویی در جهت توجیه و دفاع از عملکرد خود وامی‌دارد و چه بسا در بسیاری از موارد حتا فرد منتقد و موضوع مطرح شده از جانب وی را فاقد ارزش لازم برای پاسخ‌گویی دانسته و از کنار موضوع بی‌تفاوت می‌گذرند.

از این رو امیدوارم صاحب‌نظران و مخاطبان بحث، آن را تنها به‌عنوان یک موضوع انتقادی ننگرند بلکه آن را شمایی از واگویی‌های یک درد کهنه به‌شمار آورند. دردی که همواره در سراسر جهان مسیر زندگی انسان‌های بی‌شماری را زیر تاثیر قرار داده و در بسیاری از موارد تومار زندگی آنان را برای همیشه در خود پیچیده است و از آن‌جایی که کشور ما نیز از این قاعده مستثنا نیست می‌خواهیم مروری داشته باشیم به آن‌چه که در گذشته اتفاق افتاده و نگاهی به آن‌چه که در آینده می‌تواند اتفاق بیفتد.

کشور ما ایران به‌دلیل واقع شدن در جغرافیای اقتصادی، سیاسی خاص خود و ناآرامی‌های حاکم بر کشورهای پیرامون طی چند دهه‌ی گذشته همواره پذیرای میلیون‌ها مهاجر و پناه‌جو از کشورهای همسایه در جهان طی سال‌های اخیر را عهده‌دار بوده است و مردم ایران با سخاوتمندی خاص خود همواره پذیرای این جمعیت عظیم پناه‌جو بوده‌اند.

مشترکات فرهنگی، زبانی، دینی، مذهبی و حتا طبقه‌ی اجتماعی طی این سالیان موجب شده ادغام محلی و فرهنگی به‌سرعت در شهرها و روستاها به‌ویژه در مناطق مرزنشین صورت گرفته و علاوه بر همزیستی و ایجاد روابط انسانی در بسیاری از موارد

ازدواج‌های شرعی ولی ثبت نشده اتفاق افتاده است که حاصل این ازدواج‌ها فرزندان بسیاری است که اکنون به دلیل عدم ثبت و رسمیت نیافتن ازدواج والدینشان تابعیت آنان به رسمیت شناخته نشده و فاقد هرگونه مدارک شناسایی و هویتی برای برخورداری از حقوق اجتماعی خود هستند و در نتیجه بخشی از گروه عظیم کودکان محروم از آموزش را تشکیل می‌دهند. این در حالی است که در طول چند سال اخیر تلاش‌هایی نیز از سوی مراجع تصمیم‌گیر برای حل مشکل تابعیت و بالتبع کودکان آنان صورت گرفته است، اما هنوز هیچ یک از این تلاش‌ها نتایج مطلوب را در پی نداشته است، به طور مثال از آخرین تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته اقدام مجلس شورای اسلامی برای اصلاح بندهای ۴، ۵ و ۶ ماده‌ی ۹۷۶ قانون مدنی کشور است که به دلیل عدم توجه کافی به اصل الویت بخشیدن به حقوق، مصالح و منافع کودکان موجب نادیده گرفتن حقوق این گروه از کودکان شده است. این اقدام، پذیرفتن تابعیت کودکانی که از مادر ایرانی و پدر خارجی متولد می‌شوند را منوط به رسیدن آنان به سن ۱۸ سالگی کرده است و این یعنی عمق فاجعه، یعنی سپری شدن دوران کودکی فرد بدون برخورداری از آموزش و بدون برخورداری از دیگر حقوق اجتماعی که این امر علاوه بر این که ستم غیرقابل جبرانی بر زندگی این کودکان است منافع بلند مدت جامعه را نیز نادیده می‌گیرد. به طور مثال اگر قرار است تابعیت فردی در سن ۱۸ سالگی در حالی که هیچ‌گونه آموزشی ندیده است و در معرض فقر و محرومیت و آسیب بوده است پذیرفته شود در واقع پذیرفتن تابعیت عضوی ناقص برای شهروندی است که می‌دانیم اثرات و آسیب آن کم نخواهد بود. تصمیم‌گیرندگان به خوبی می‌دانند که دوران کودکی مهم‌ترین دوران زندگی هر فرد است. به طور مثال هرگز نمی‌توانیم چهار سال از دوران کودکی فرد را با چهار سال از دوران بزرگ سالی او را هم وزن تلقی کنیم و عجیب است که این‌گونه تصمیم به محرومیت این کودکان از حقوق اجتماعی خود گرفته‌اند، در حالی که هر کودک عضوی از جامعه‌ی انسانی است و همه‌ی انسان‌ها در مقابل همه‌ی کودکان مسولیت دارند. کافی است این جمله‌ی «کارول بلامی» را به یاد بیاوریم که می‌گوید: «باور کنیم که هر کودک می‌تواند معجزه‌ای باشد در راه پیشرفت انسان.»

شاید کودکی که ما امروز با تصمیم خود او را از آموزش محروم کرده‌ایم همان کودکی باشد که باید گام‌های بزرگی در راه سعادت بشریت برمی‌داشته، پس لازم است یک بار دیگر درباره‌ی تصمیمی که گرفته‌ایم بیندیشیم. کودکانی که از مادر ایرانی و پدر خارجی

متولد شده‌اند و مشکل تابعیت دارند تنها بخش کوچکی از کودکان مهاجرند که آن‌ها نیز به دلیل به رسمیت شناخته نشدن مهاجرت و پناهندگی والدینشان از هرگونه آموزش و حقوق اجتماعی محروم هستند.

همان طور که اشاره شد جغرافیای سیاسی - اقتصادی ایران و ناآرامی‌های منطقه به ویژه در دو کشور همسایه شرقی و غربی یعنی افغانستان و عراق موجب شده است که بیشترین پناهجویان را مهاجران این کشورها تشکیل می‌دهند و در این میان مهاجران افغان با اختلافی فاحش مقام نخست را دارند. درباره‌ی چگونگی مهاجرت آنان به ایران دو فرض متصور است. فرض اول این که کنترل و نظارت کافی در مرزها وجود ندارد و آن‌ها می‌توانند به راحتی به ایران مهاجرت کنند و فرض دوم این است که ایرانی‌ها به دلایل انسان دوستانه در مواقع بروز بحران‌ها در این کشورها برای جلوگیری از فاجعه‌ی انسانی با بردباری رفتار کرده‌اند و به آنان پناه داده‌اند از هر کدام از این زوایا که بخواهیم به موضوع بنگریم چندان فرقی در اصل ماجرا نمی‌کند مهم این است که ما اکنون با جمعیتی عظیم از میهمانان مواجه هستیم و این امر آداب خاص میهمان‌داری را می‌طلبد (میهمان چه خوانده باشد چه ناخوانده).

نگاهی به روند مهاجرت به ایران به خصوص در مورد افغان‌ها شاید به ما کمک کند که بدانیم چه کارهایی را نباید انجام می‌دادیم و اکنون چه کارهایی را باید انجام بدهیم. اوایل زمستان سال ۱۳۶۹ بود که مسوولان کشور ما مهاجرت افغان‌ها به ایران را ممنوع اعلام کردند و از پذیرفتن قانونی آنان امتناع ورزیدند، در حالی که روند رو به رشد مهاجرت افغان‌ها به ایران همچنان ادامه یافت و این ممنوعیت نه تنها موجب متوقف شدن روند مهاجرت نشد بلکه موجب از دست رفتن فرصت برای آمارگیری و ثبت هویت مهاجران شد و امکان هرگونه برنامه‌ریزی برای آموزش، فرهنگ‌پذیری، ادغام محلی و سازماندهی آنان از مسوولان را سلب کرد و در این میان محرومیت کودکان، آنان را از آموزش و دیگر حقوق اجتماعی خود، ضایعه‌ی غیرقابل جبران دیگری بود که تمامی هزینه‌های آن را کودکان پرداختند.

کودکان مهاجری که در سال ۱۳۶۹ و حتی سال‌های بعد از آن متولد شده‌اند اکنون رفته‌رفته دوران کودکی را سپری کرده و به بزرگسالی می‌رسند. بدون برخوردارگی از هرگونه آموزش و حقوق اجتماعی و با کوله‌باری از خاطره‌های تلخ مهاجرت، فقر و محرومیت و کار در شرایط دشوار و غیرقابل تحمل در کشوری بیگانه و کودکی از دست

رفته. این یعنی تکرار سیکل فقر، جهل و بی‌سوادی و این در حالی است که می‌دانیم جهل، فقر و بی‌سوادی اصلی‌ترین پایگاه تفکر فرقه‌ای مانند طالبان، القاعده و دیگر گروه‌های مزدور کشورهای سلطه‌طلب و استعمارگر است. اکنون قریب به ۳ سال است که همواره بحث بازگشت افغان‌ها به کشورشان مطرح است در حالی که شاهدیم این روند بسیار کند پیش می‌رود که این امر نیز دلایل خود را دارد. یکی از دلایل کند بودن این روند این است که به موجب معاهده‌ی جهانی امر بازگشت باید داوطلبانه صورت پذیرد و بازگشت داوطلبانه‌ی پایدار دست‌کم مستلزم ایجاد زیر ساخت اقتصادی اجتماعی لازم در کشور همسایه است در حالی که می‌دانیم روند بازسازی کشور افغانستان آن‌گونه که اوایل انتظار می‌رفت سرعت ندارد و احساس می‌شود جامعه‌ی جهانی، مردم و مسوولان کشور افغانستان را در مقابل انبوه دشواری‌ها تنها گذاشته‌اند و افراد مسوول به تعهدها و وعده وعیدهای خود عمل نکرده‌اند و دلیل دیگر نیروی کار ارزان کارگران مهاجر به‌ویژه کارگران به‌اصطلاح مهاجر غیرقانونی است و از آن جایی که کارفرمایان در بیش‌تر کشورهای دارای اقتصاد آزاد از نیروی کار ارزان کارگران مهاجر به‌عنوان ابزاری برای در تنگنا قرار دادن و پایین نگاه داشتن دستمزد نیروی کار کارگران بومی استفاده می‌کنند. و به‌لطف‌ال‌حیل مایل به بازگشت کارگران مهاجر نیستند و روند بازگشت با کندی مواجه شده است، از آن جایی که ممکن است امر بازگشت چندین سال دیگر هم طول بکشد و با توجه به این که اصلی‌ترین هزینه‌ی وضعیت موجود را کودکان مهاجر محروم از آموزش و حقوق اجتماعی پرداخت می‌کنند با نگاهی منصفانه به گذشته به دنبال متوقف کردن روند فرصت‌سوزی باشیم. به نظر این جانب بازنگری در این تصمیم و اتخاذ شیوه‌ی منطقی و اصولی از چند بُعد ضرورت دارد که در این جا می‌کشیم تنها نگاهی گذرا داشته باشیم به این ابعاد:

۱- وظیفه‌ی انسانی: وظیفه‌ی انسانی و پای‌بندی به اصول تلاش و همبستگی جهانی برای دستیابی به دنیایی بهتر و پای‌بند به اصل رعایت حقوق تمامی کودکان از هر رنگ، نژاد، زبان، مذهب و ملیت هرگز به‌ما اجازه نمی‌دهد کودکان را به جرمی که خود در آن نقشی نداشته‌اند را از بدیهی‌ترین حقوق خود از جمله آموزش محروم کنیم.

۲- وظیفه‌ی دینی: آموزه‌های دینی ما همواره بر احترام به حقوق کودکان تاکید می‌ورزد و ما هرگز نمی‌توانیم از آرزوی دستیابی به جهانی بهتر برای همه‌ی مسلمانان و ضرورت اتحاد و یکپارچگی و رشد و توسعه‌ی کشورهای اسلامی سخن بگوییم ولی

کودکان محروم یک کشور مسلمان را تنها به جرم این که پدر و مادرشان مهاجر غیرقانونی بوده و یا ازدواج خارج از مقرارت قانونی داشته‌اند، از آموزش و دیگر حقوق مسلم خود محروم کنیم.

۳- پای بندی به قوانین و مقررات داخلی و جهانی: قانون اساسی کشورمان دولت را مکلف کرده است امکان آموزش رایگان برای همگان دست‌کم تا پایان دوران متوسطه فراهم کند و نیز ماده‌ی ۲۲ پیمان‌نامه‌ی جهانی حقوق کودک دولت‌های عضو را مکلف می‌کند، بر خورداری از تمامی حقوق و اقدامات بشر دوستانه در نظر گرفته شده در این پیمان‌نامه را برای تمامی کودکان پناهنده و یا پناه‌جو فراهم کند. پس بنابراین پای بندی به قانون نیز به ما اجازه نمی‌دهد گروهی از کودکان را از آموزش محروم کنیم.

۴- پیش‌گیری از آسیب‌های اجتماعی: محرومیت، فقر و عدم بر خورداری از آموزش و بی‌توجهی به‌شان و کرامت انسان‌ها اصلی‌ترین بستر شکل‌گیری آسیب‌های اجتماعی است و نگاه از این منظر به موضوع نیز خود دلیل محکم دیگری است که ما را بر آن می‌دارد حتا برای حفظ مصالح و منافع خودمان نیز که شده امکان بر خورداری از آموزش و رشد را برای تمامی کودکان از جمله کودکان مهاجر فراهم کنیم.

۵- حفظ منافع ملی: حضور چندین ساله‌ی میلیون‌ها کودک افغانی و عراقی در ایران فرصت بسیار مناسبی بود برای این‌که آنان در این‌جا آموزش ببینند با زبان - فرهنگ - تاریخ و ادبیات ما آشنا شوند و در زمان بازگشت همواره با خاطره‌ای شیرین از ما یاد کنند و این امری است که چنان چه اتفاق می‌افتاد و یا اکنون اتفاق بیفتد می‌تواند موجب تحکیم روابط فرهنگی و انسانی بین ایران و کشورهای همسایه شود و صلح پایدار و روابط عاطفی متقابل را برای سالیان دور بین ما و کشورهای همسایه برقرار کند. امیدواریم به‌خود آمده و روند فرصت‌سوزی را متوقف کنیم.

از این رو از تمامی مسوولان و تصمیم‌گیرندگان می‌خواهم به‌خاطر کودکان و به‌خاطر فردا یک بار دیگر به این موضوع بیندیشند شاید بتوانیم با هم فکری و هم دلی، روزه‌ای از امید به‌روی میلیون‌ها کودک محروم و ستمدیده باز کنیم به‌نحوی که اگر قرار است کودکی حتا یک هفته در ایران زندگی کند، این یک هفته را از فرصت یادگیری و رشد محروم نباشد.